

۱. ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟

قلمرو زبانی: نامه: در اینجا کتاب

قلمرو فکری: ای کسی که نام تو بهترین نام برای شروع هر کاری است. هرگز بدون نام تو کتابی را باز نمی کنم.

۲. ای یاد تو مونس روانم جز نام تو نیست بر زبانم

قلمرو زبانی: مونس: یار، همدم / روان: روح، جان

قلمرو فکری: ای کسی که یاد تو همدم روح و جان من است، جز نام تو هیچ نام دیگری بر زبانم جاری نمی شود.

۳. ای کارگشای هرچه هستند نام تو کلید هرچه بستند

قلمرو زبانی: کارگشا: گشاینده‌ی کار، حلال مشکلات

قلمرو ادبی: مصراع دوم « تشبیه »

قلمرو فکری: ای خدایی که حلال و کارگشای مشکلات همه هستی، نام تو مانند کلیدی است که هر مشکلی را حل می نماید.

۴. ای هست کن اساس هستی کوتاه ز درت درازدستی

قلمرو زبانی: هست کن: بوجود آورنده، ایجاد کننده / اساس هستی: بنیان و پایه های آفرینش

کوتاه: مخفف کوتاه

قلمرو ادبی: درازدستی کنایه از: تجاوز، ظلم و ستم

قلمرو فکری: ای کسی که پایه های آفرینش را ایجاد کرده ای، ظلم و ستم از درگاه تو دور است.

۵. هم قصه‌ی نانموده دانی هم نامه‌ی نانوخته خوانی

قلمرو زبانی: نانموده: آشکار نشده، پنهانی

قلمرو فکری: هم خبر و داستانی که آشکار نشده و پنهان است را می دانی و هم کتابی که نوشته نشده است را می خوانی.

۶. هم تو به عنایت الهی آن جا قدمم رسان که خواهی

قلمرو زبانی: عنایت: احسان و توجه

قلمرو فکری: باز تو ای خدا، با لطف و توجه خاص خودت، مرا به آنجا که دوست داری، هدایت فرما.

۷. از ظلمت خود رهایی ام ده با نور خود آشنایی ام ده

قلمرو زبانی: ظلمت: تاریکی

قلمرو فکری: خدایا! مرا از تاریکی ها درونم نجات بده و با نور و رو نایی خود، آشنایم کن.

از آموختن ، ننگ مدار

درس یکم

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکو کاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده مباش. به زبان ، دیگر مگو و به دل دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی ؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده ، که هر به داد از خویشتن بدهد ، از داور مستغنی باشد ، و اگر غم و شادیت بود ، به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد ، و اثر غم و شادی پیش مردمان ، بر خود پیدا مکن . و به هر نیک و بد ، زود شادان و زود اندوهگین مشو ، که این فعل کودکان باشد.

قلمرو زبانی:

- میاسا: آسوده و فارغ نباش / نمای / نمودی / نموده: از مصدر نمودن به معنی نشان دادن، ارائه دادن و واضح ساختن است.

- داد: حق ، انصاف / مستغنی: بی نیاز / تیمار داشتن: مراقبت کردن / محافظت نمودن / پیدا مکن: نشان نده - فعل: کار، عمل /

گندم نما: مرکب (گندم نماینده) / جو فروش: مرکب (جو فروشنده)

قلمرو ادبی: کنایه: به زبان دیگر گفتن و به دل دیگر داشتن: کنایه از دورویی / گندم نمای جو فروش (کنایه و تمثیل از ریا کار و

دور رو

داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن (غم و شادی)، (نیک و بد)، (شادان و اندوهگین): تضاد

قلمرو فکری:

- چون نمودی به خلاف نموده مباش: وقتی خود را نشان دادی بر خلاف آن رفتار مکن.

- گندم نمای جو فروش: ظاهر درست و باطن نادرست. (دور و ریاکار)

- و اندر همه کاری داد از خویشتن بده: در همه کارها عدالت را از خود آغاز کن. (حاسبوا نفسک قبل ان تحاسبوا)

بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی ، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند . و هر شادی که بازگشت آن به غم است ، آن را شادی مشمر ، و به وقت نومیدی

امیدوارتر باش و نومیدی را در امید ، بسته دان و امید را در نومیدی.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا ، حق شناس باش ؛ خاصه قرابت خویش را؛

چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، و لیکن به ایشان

مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدار نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

قلمرو زبانی: بنگردی: تغییر نکنی / محال: غیر ممکن / بسته دان: وابسته بدان / ضایع: باطل/ حقیقتاً، حق شناس همه کس باش. (را: فک اضافه، جانشین نقش‌نمای اضافه) // خاصه قرابت: مخصوصاً خویشاوندان/ حرمت دارد: احترام بگذار/ مولع: حریص/ رستن: رها شدن

قلمرو ادبی: از جای شدن: کنایه از عصبانی شدن، تغییر حالت دادن حال، محال: جناس افزایشی / هنر و عیب: تضاد

قلمرو فکری: بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند: تلاش کن با هر کار بی اساسی تغییر نکنی چرا که، بزرگان با هر کار (چه حق و چه باطل) عصبانی نمی‌شوند و صبور می‌کنند.

و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی: نومیدی وابسته امید است و امید به ناامیدی (وابسته است).

کارگاه متن پژوهی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- هرکه از شما بزرگ تر باشد وی را بزرگ تر دارید و حرمت وی نگه دارید. (احترام)

- که را دوست مهمان بود یا نه دوست شب و روز تیمار مهمان بدوست (مراقبت، محافظت)

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید. غم، شادی / نیک، بد/ حق، باطل / ایمن، نایمن

۳- به عبارت های زیر توجه کنید:

الف) هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

ب) آرزو گفت: « از نمایشگاه کتاب چه خبر؟ »

در عبارت « الف » ، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم ، یعنی ؛ «

است » پی ببرد. در این جمله ، حذف فعل به « قرینه لفظی » صورت گرفته است. در عبارت « ب » ، جای فعل « داری » یا «

دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر جمله ، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت

می توان دریافت که فعل « داری » یا « دارید » از جمله دوم حذف شده است ؛ در این جمله ، حذف به « قرینه معنوی » صورت

گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود . اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد ،

آن را « حذف به قرینه لفظی » گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، « حذف به قرینه

معنایی » است.

در کدام جمله متن درس ، حذف صورت گرفته است ؟ نوع آن را مشخص کنید

۴- جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی	بشنو	نشنیده بودی	می‌شنوی
خواهید پرسید	پرسید	نخواهید پرسید	می‌پرسید

۵- چرا نویسنده چنین توصیه ای می‌کند؟

« اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن». * چون معتقد است که انسان باید راز دار باشد.

۶- مثل « گندم نمای جو فروش مباش» آدمی را از چه کاری برحذر می‌دارد؟ * از دو رویی و ریا

گنج حکمت راه تندرستی

یکی از ملوک عجم طبیبی حاذق به خدمت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرستاد سالی در دیار عرب بود و کسی تجربه پیش او

نیامورد و معالجه از وی در نخواست پیش پیغمبر آمد و گله کرد که مر این بنده را برای معالجت اصحاب فرستاده‌اند و درین مدت

کسی التفاتی نکرد تا خدمتی که بر بنده معین است به جای آورد. رسول علیه السلام گفت این طایفه را طریقتی است که تا اشتهای

غالب نشود، نخورند و هنوز اشتهای باقی بود که دست از طعام بدارند. حکیم گفت این است موجب تندرستی زمین ببوسید و برفت.

گلستان سعدی

قلمرو زبانی: ملوک: فرمانروایان ، جمع ملک / طبیب: پزشک / حاذق: ماهر / پیغمبر: واژه مرکب / التفات: توجه

قلمرو فکری: کس تجربه پیش او نیامورد: کسی به او برای معالجه مراجعه نکرد. /

درس سوم

کلاس نقاشی

زنگ نقاشی بود ، دلخواه و روان بود . خشکی نداشت . به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا

بود . معلم دور نبود . صورتک به رو نداشت . « صاد » معلم ما بود . آدمی افتاده و صاف . سالش به

چهل نمی‌رسید . کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت و نقش بندی اش دلگشا

بود و رنگ را نگارین می ریخت. آدم در نقشه‌اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلمی، آدم چه کاره بود؟

قلمرو زبانی: روا: جایز // نگار: نقشی که بر جایی می‌کشند. / / نقش‌بندی: تصویر کردن / نگارین: خوش آب و رنگ / اسلمی: اسلامی، (مُمال) طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند / آدم چه کاره بود؟ استفهام انکاری

قلمرو ادبی: ایهام: روان (۱. رونده، پرتحرک ۲. جان و روح، زنده و جاندار) / کنایه: ۱. خشکی نداشت: «شاداب و پرنشاط بود»

۲- دور نبود: «مهربان و صمیمی بود» ۳. صورتک به رو نداشت: «دور و و ریاکار نبود» ۴. دستی نازک داشت: «مهارت لطیف و هنرمندانه‌ای داشت»

قلمرو فکری: صورتک به رو نداشت: ظاهر سازی نمی‌کرد، با ما صمیمی بود/ دستی نازک داشت: مهارت داشت.

معلم مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد؛ خرگوش را چابک می‌بست. سگ را روان گشته می‌ریخت، امادر بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است.

قلمرو زبانی: رعنا: خوش قد و قامت / رقم می‌زد: رسم می‌کرد. / گشته: طراحی چیزی به کمک گرده یا پودر زغال؛ نقاشان در

پارچه بسته‌ای که با خود داشتند، پودر زغال می‌ریختند و با پاشیدن این پودر بر روی کاغذی که طرح اولیه را بر آن رسم کرده

بودند و خطوط آن را با سوزن سوراخ کرده، نقش مورد نظر خود را به کاغذ یا دیوار منتقل می‌کردند. گشته ریختن در این متن در

معنی طراحی اولیه یا همان بیرنگ است. / بیرنگ: بدون رنگ، طرح اولیه / حرفی به کارش بود: مشکل داشت.

قلمرو ادبی: حرفی به کارش بود: کنایه

سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم. «صاد» آمد. برپا شدیم و نشستیم. لوله‌ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشه قالی بود و لابد ناتمام بود. معلم را عادت بود که نقشه نیم‌کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود؛ به تخته سیاه با گچ طرح جانوری می‌ریخت؛ ما را به رونگاری آن می‌نشاند و خود به نقطه چینی نقشه خود می‌نشست.

قلمرو زبانی: لابد: بدون شک، ناچار / معلم را عادت بود: عادت معلم بود. می‌نشاند: موظف می‌کرد

قلمرو ادبی: چشم به را بودن کنایه از «منتظر بودن»

معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می‌کشم تا بکشید». شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی‌شان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پر حیوان است.» از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی‌خورد، حیوان مشکلی است.» پی بردیم راه دست خودش هم نیست. و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!» که معلم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم. معلم آهسته گفت: «باشد، اسب می‌کشم.» و طراحی آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در برداشت و از سرنیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

قلمرو زبانی: از در مخالفت: از روی ناسازگاری / مشوش: آشفته / از پهلوی: نیم رخ

قلمرو ادبی: کنایه: پی بردیم راه دست خودش هم نیست: متوجه شدیم که خودش هم در طراحی اسب مهارت کافی ندارد.

کنایه: و این بار اتاق از جا کنده شد: بسیار سرو صدا کردیم

قلمرو فکری: خلف صدق نیاکان هنرور خود بود: جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود. / اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد: نیم رخ اسب، زیباترین و کامل‌ترین تصویر را از اسب ارائه می‌دهد.

دست معلم از عقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند. پس بالا رفت، چشم را نشاند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گرده را برآورد؛ دم را آویخت. پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خم کتف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز گله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گشته زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردد مانده بود. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامت خود می‌خواست. گله پاها مانده بود با سم‌ها و ما چشم به راه آخر کار با خبر از مشکل «صاد». سراپا پاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد اما معلم درنماید. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خط‌هایی در هم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشاند. شیطنت شاگردی گل کرد. صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد، سم ندارد.» و معلم که از مخصصه رسته بود، به خون‌سردی گفت: «در علف است، حیوان باید بچرد» معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند، چاره درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.

قلمرو زبانی: وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / صورت داد: (در اینجا) کشید / آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن / بال: موی گردن اسب / غارب: میان دو کتف / گرده: پشت، بالای کمر / کله: برآمدگی پشت پای اسب. / رندانه: زیرکانه / مخمسه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است.

اتاق آبی، سهراب سپهری

کارگاه متن پژوهی

- ۱- برای هر یک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.
- برآمدگی پشت پای اسب (کله) - چنبره گردن (آخره) - میان دو کتف (غارب)
- ۲- از متن درس، چهار واژه مهم املائی بیابید و بنویسید. غارب- وقب- رسته - شیطننت
- ۳- نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.
- ۴- «صاد» هرگز جانوری از پهلوی نکشید. صاد: نهاد هرگز: قید جانوری: مفعول پهلوی: متمم نکشید: فعل
- ۵- به کاربرد حرف «و» در جمله های زیر توجه کنید:
(الف) زندگی و سفر مانند هم هستند.
(ب) در طول زندگی، سفر می کنیم و در سفر هم زندگی می کنیم.
- ۶- «و» در جمله «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده است؛ به این نوع «و»، «واو عطف» می گویند.
«و» در جمله «ب»، دو جمله را به هم ربط داده است. به این «و» که معمولاً پس از فعل می آید و دو جمله را به هم می پیوندد، «نشانه ربط یا پیوند» می گویند.
- ۷- اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه ای بیابید و بنویسید.
- واو عطف: از پال و غارب به زیر آمد.
- نشانه ربط یا پیوند: سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرتته زد.
- ۸- در کدام قسمت از این متن، می توان نشانه های شاعری نویسنده را یافت؟
معلم مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنای رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست. سگ را روان گرتته می ریخت، اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود.
- ۹- دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آن ها را بنویسید. «حرفی به کارش بود» کنایه از این که اشکال داشت و «راه دست خوش نیست» کنایه از این که خود او نیز مهارت کافی ندارد.
- ۱۰- از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی درمقایسه با کلاس درس های دیگر چه ویژگی هایی داشت؟ زنگ نقاشی دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود.
- ۱۱- معنی و مفهوم هر یک از عبارت های زیر را بنویسید:
- خلف صدق نیاکان هنرور خود بود. □ جانشین راستی پدران هنرمند خود بود.
- اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد. □ اسب از پهلوی، کمال و زیبایی خودش را بهتر نشان می دهد.

گنج حکمت روزی ده و روزی

یکی را شنیدم از پیران مری که مریدی را همی گفت ای پسر چندان که تعلق خاطر آدمیزاد به روزی است اگر به روزی ده بودی به مقام از ملائکه در گذشتی.

قلمرو زبانی: مرید: متمم (را : حرف اضافه به معنی « به ») / تعلق خاطر: وابستگی ، علاقه

درس پنجم مهر و وفا

- ۱- هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد / خدش در هم ه حال از بلا نگه دارد
قلمرو زبانی: ش: مفعول (خدا او را)
قلمرو ادبی: جانب کسی را نگه داشتن: کنایه از یاری رساندن و حمایت از اوست. / تلمیح: (اشاره دارد به مفهوم آیه شریفه « من یتوکل علی الله فهو حسبه »)
قلمرو فکری: هر کسی که از اهل وفا و محبت جانبداری (حمایت) کند؛ در هر حالی که هست ، خدا او را از بلا محفوظ می دارد.
(فعل «نگه دارد» را می توان مضارع التزامی و در معنی دعا نیز تصور کرد.)
- ۲- حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن / حدیث: سخن / حضرت: پیشگاه
قلمرو زبانی: حدیث: سخن / حضرت: پیشگاه
قلمرو ادبی: مراعات نظیر: «حدیث»، «نگویم»، «سخن» - «دوست»، «آشنا» - تکرار «دوست»، «آشنا»
قلمرو فکری: سخن از عشق گفتن جز در پیشگاه یار سزاوار نیست ، چرا که دوست راز دوست را فاش نمی کند.
- ۳- دلا ، معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

قلمرو زبانی: دلا : ای دل / معاش : زندگی / بلغزد پای : دچار خطا و گناه شوی / فرشته ات: ت: مفعول (تو را)
قلمرو ادبی: تشخیص: دلا (هر چیزی غیر از انسان مورد خطاب قرار گیرد ؛ تشخیص است) / کنایه : بلغزد پای : « خطا و اشتباه کردن، منحرف شدن از راه »
قلمرو فکری: ای دل ، چنان زندگی کن که اگر لغزش و خطایی از تو سر زد ؛ فرشته آسمانی برای بخشوده شدن گناه تو ، دست به دعا بلند کند و تو را از گزند گناهان و حوادث حفظ کند.

۴- گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / گرت: ت : مضاف الیه (جهش ضمیر « هواست »)
قلمرو زبانی: هوا: میل / گرت: ت : مضاف الیه (جهش ضمیر « هواست »)
قلمرو ادبی: استعاره : سر رشته « محبت » / سر رشته را نگه داشتن کنایه از « پایندی به عهد و پیمان، بی وفایی نکردن »
قلمرو فکری: اگر میل داری که معشوق عهد و پیمانی را که بسته قطع نکند ؛ سر رشته وفاداری را نگه دار تا او نیز سر رشته محبت را نگه دارد. (محبت دو طرفه است)
 ۵- صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگاه دارد

قلمرو زبانی: صبا : باد بهاری که از طرف شمال شرقی بوزد / ار : اگر / ز روی لطف: به نرمی و ملایمت بگویش: ش : متمم (به او بگو)
قلمرو ادبی: تشخیص : صبا (باد صبا مورد خطاب قرار گرفته است) . نماد پیک و پیام رسانی میان عاشق و معشوق
قلمرو فکری: ای نسیم بهاری، اگر دل مرا در خم گیسوی او دیدار کردی، به مهربانی پیغام مرا برسان و بگو که از جای خود دور نشود که پناهگاهی امن است. (جایگاه دل در پیچ و خم گیسوان یار است)
 ۶- چو گفتمش که دلم را نگاه دار . چه گفت : « ز دست بنده چه خیزد خدا نگاه دارد »

قلمرو زبانی: چو : وقتی ؛ حرف ربط / ش: متمم (به او گفتم) / ز دست بنده چه خیزد؟ (استفهام انکاری) : از من کاری بر نمی آید /
قلمرو فکری: وقتی به او گفتم: « که دل مرا نگاه دار » می دانی چه جواب داد ؟ گفت « از دست بنده خدا چه ساخته است؟ خدا خودش نگاه می دارد. »
 ۷- سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگاه دارد
قلمرو زبانی: زر: مال و ثروت/ فعل دعایی « باد » از پایان مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده است/ صحبت مهر و وفا : همنشینی مهر آمیز

قلمرو ادبی: کنایه : سر و زر و دل و جانم ؛ مجازاً « تمام وجودم » .
قلمرو فکری: تمام هستی و وجودم ، فدای آن یار عزیزی باد که حق دوستی و وفاداری را رعایت می کند.
 ۸- غبار راهگذار کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگاه دارد
قلمرو زبانی: راهگذار : گذرگاه / ت : مضاف الیه
قلمرو ادبی: تخلص : آوردن نام شاعر در شعر « حافظ » / تشخیص: باد صبا
قلمرو فکری: غبار راهی که بر آن قدم نهاده ای کجاست تا حافظ ؛ آن را به عنوان یادگاری از باد صبا نگاه دارد.
 این بیت ارتباط معنایی دارد با: « به دو چشم خونفشانم هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر توتیا را »

کارگاه متن پژوهی

- ۱- نمودار زیر را کامل کنید.
 * معاش : + معنا: زندگی / هم خانواده: عیش / * حضرت: + معنا: پیشگاه، حضور / هم خانواده: حاضر
- ۲- در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه « صبا » را در کدام مفهوم نمادین به کار می برند؟
 الف) پیام آور بین عاشق و معشوق.
 ب) چون به آرامی می وزد ؛ صفت بیماری را به او داده اند.
 ج) صفت امانت دار (مورد اعتماد) نبودن را به او نسبت داده اند چون پیام معشوق را به غنچه ها و گل ها گفته است.
- ۳- هرگاه ، در عبارتی یا بیتی ، یک کلمه ای به چند معنا به کار رود ، آرایه « ایهام » پدید می آید. ایهام از ریشه « وهم » و به معنای « به تردید و گمان افکندن » است ؛ همان طور که در مصراع « بی مهر رخت روز مرا نور نموده است » کلمه « مهر » در دو معنای مختلف « خورشید » و « محبت » به کار رفته است.
 بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه « ایهام » بررسی کنید.
 « گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید. » حافظ
 بو : الف) عطر و رایحه ب) امید و آرزو

۴- بیت زیر ، با کدام قسمت از سروده حافظ ، ارتباط مفهومی دارد؟
 « تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش » حافظ
 بیت ۲

کنج حکمت: حقه راز
 روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت : « ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایم » .
 شیخ گفت :
قلمرو زبانی: حقه : جعبه ، صندوق - زنهار: شبه جمله ، مبادا - سودای آتش بگرفت: فکر و خیال آن او را مشغول کرد.

۱- وقتی دل سودایی ، می رفت به بستان‌ها
 بی خویشتم کردی، بوی گل و ریحان‌ها
 هنگامی دل عاشق من به گلستان‌ها می‌رفت،
 عطر خوش گل‌ها و گیاهان خوشبو مرا سرخوش و از خود بی خود می‌کرد.
 ۲- گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل
 با یاد تو افتادم از یاد برفت آن‌ها
 گاه بلبل نغمه می‌خواند و گاه غنچه‌ای شکوفا می‌شد تا یاد تو در خاطر من جای گرفت،
 همه آن زیبایی‌ها را فراموش کردم.
 ۳- تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم
 بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
 تا با تو پیمان مهر و دوستی بستم، با دیگران پیمانم را شکستم؛
 با وجود تو (عهد و پیمان بستن با تو)، شایسته است که پیمان‌های
 دیگر شکسته شود.

۴- تا خار غم عشقت آویخته در دامن
 کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
 کسی که گرفتار غم عشق تو شد اگر اندیشه رفتن به باغ و بوستان را داشته باشد،
 نشانه نادانی و کوتاه‌فکری اوست.
 ۵- گر در طلبت رنجی، ما را برسد شاید
 چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها
 اگر در خواستن تو رنجی به ما رسد، شایسته است؛ کسی که به کعبه علاقه‌مند باشد،
 تحمل دشواری بیابان‌ها آسان است.
 ۶- گویند مگو «سعدی» چندین سخن از عشقش
 می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها
 می‌گویند: ای سعدی این همه از عشق معشوق مگوی، می‌گویم: نه فقط من از عشق او سخن خواهم گفت بلکه بعد از من دیگران
 نیز در طول زمان از عشق او سخن خواهند گفت.

کلیات اشعار ، غزلیات ، سعدی

درس هفتم

یاسداری از حقیقت

درختان را دوست می‌دارم/ که به احترام تو قیام کرده‌اند/ و آب را / که مهر مادر توست/ خون تو
 شرف را سرخگون کرده است/ شفق ، آینه دار نجابت/ و فلق ، محرابی/ که تو در آن / نماز صبح شهادت
 گزارده ای
قلمرو زبانی : مهر: مهریه / شرف: آبرو ، بزرگواری/ سرخگون : مانند سرخ ، سرخ رنگ / شفق: سرخی خورشید در هنگام
 غروب. / فلق : سرخی خورشید هنگام صبحدم، فجر / نجابت : اصالت ، پاک منشی ، بزرگواری / محراب : شریف ترین جای
 مسجد . طاق درون مسجد که به طرف قبله باشد چون طاق مذکور وسیله جنگ با شیطان است آن را محراب نامیده اند.
قلمرو ادبی : تشخیص: درختان قیام کرده اند(درختان مانند انسان هایی تصور شده اند که قیام کرده اند) / تلمیح : آب مهریه
 حضرت فاطمه زهرا است. کنایه : سرخ گون کردن کنایه از « شرمندگی کردن» تشخیص: خون تو شرف را سرخگون کرده است.
 تشخیص: آینه دار بودن شفق. تشبیه : فلق مانند محرابی است درخت نماد استواری و قیام و آب نماد پاکی است. تلمیح در
 عبارت «و آب را که مهر مادر توست» تضاد شفق و فلق / تناسب: محراب و نماز/ فلق و صبح و خون و شهادت
قلمرو فکری : تو: منظور امام حسین (ع) به این دلیل درختان را دوست می دارم که به احترام تو(امام حسین «ع») به پا
 خاسته اند./ و آب را دوست دارم که مهریه مادر تو حضرت فاطمه زهرا است/ خون تو به شرافت و بزرگواری ، اعتبار بخشیده
 است (تو با شهادت خودت ، شرافت را شرمگین و خجالت زده کردی) / سرخی غروب پرتوی از نجابت تو را بازتاب می دهد/ و
 سرخی سپیده دم گویی محرابی است که تو در آن نماز صبح شهادت خواندی و آماده شدی برای شهید شدن (آغاز و پایان هر روز
 یادآور نجابت و جانفشانی تو در راه برپاداشتن دین خداست).

در فکر آن گودالم/ که خون تو را مکیده است/ هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم/ در حضيض هم می
 توان عزیز بود/ از گودال پیرس
قلمرو زبانی: گودال: زمین پست ، در اینجا (محل شهادت امام حسین (ع) است ، قتلگاه)/ مکیده است : ماضی نقلی / رفیع :
 بلند، مرتفع / حضيض: جای پست در زمین یا پایین کوه ، فرود/
قلمرو ادبی: تلمیح : شهادت امام حسین (ع) تشخیص : گودال خون را بمکد. تناقض (پارادوکس) : رفیع بودن گودال تشخیص:
 از گودال چیزی را ببرسیم.

قلمرو فکری: در فکر آن گودالی هستم که در آن به شهادت رسیده ای / تا کنون هیچ گودالی به چنین مقام بلندی دست نیافته بود
 / از گودال پیرس که حتی می توان در زمین پست باشی و مقامت بسیار بالا مرتبه باشد/

شمشیری که بر گلوی تو آمد/ هر چیز و همه چیز را در کاینات به دو پاره کرد:/ هر چه در
 سوی تو ، حسینی شد/ دیگر سو یزیدی... آه ، ای مرگ تو معیار! مرگت چنان زندگی را به سخره
 گرفت/ و آن را بی قدر کرد/ که مردنی چنان/ عبطه بزرگ زندگانی شد
 خونت/ با خون بهایت حقیقت/ در یک تراز ایستاد/ و عزمت ، ضامن دوام جهان شد- که جهان با
 دروغ می‌باشد- و خون تو امضای « راستی » است...

قلمرو زبانی: کاینات: بودنی ها ، موجودات، جهان / سُخره: مسخره کردن ، ریشخند / غبطه: رشک بردن ، حال و روز کسی را آرزو داشتن بی آنکه خواهان زوال آن باشیم. / تراز: سطح. / خون بها: بهای خون ، قصاص/ عزم: قصد ، اراده / ضامن: ضمانت کننده، کفیل ، به عهده گیرنده غرامت/

قلمرو ادبی: مجاز: شمشیر منظور تیغه شمشیر است. / تضاد: حسینی / یزیدی. / تشبیه: مرگ تو مانند معیاری است. / تشخیص: مرگ چیزی را به مسخره بگیرد. / زندگی بی قرار باشد. / عزم تو ضامن باشد / تشبیه: خون تو مانند امضا است. **قلمرو فکری:** شهادت تو همه دنیا را به دو بخش تقسیم کرد/ آنان که طرفدار تو و حق بودند ؛ شدند حسینی و طرفدار ستمکار و باطل ، شدند یزیدی. / ای کسی که شهادت تو، معیار حق و ناحق است/ شهادت تو ، آنچنان زندگی را به ریشخند گرفت و آن را بی ارزش کرد / که مرگی مثل مرگ تو ، آرزوی همه زندگان شده است/ خون تو ، با حقیقت که خونبهای تو است در یک ردیف قرار دارد(تو حقیقت محض هستی)/ و اراده تو باعث تداوم دنیا شد – چراکه جهان با دروغ پایدار نمی ماند- خون تو بود که راستی و حقیقت را در جهان پایدار نمود و به آن استمرار بخشید.

تو تنها تر از شجاعت/ در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای/ به پاسداری از حقیقت و صداقت/ شیرین ترین لبخند/ بر لبان اراده دوست/ چندان تناوری و بلند/ که به هنگام تماشا/ کلاه از سر کودک عقل می افتد

قلمرو زبانی: تناور: تنومند ، فربه ، قوی جثه / **قلمرو ادبی:** تشخیص: وجدان تاریخ ، لبان اراده / تشبیه: صداقت مانند لبخند. / حس آمیزی: لبخند شیرین/ تشخیص: لبان اراده (اراده مانند انسانی است که لب دارد) / تشبیه: کودک عقل (عقل مانند کودکی است) / کنایه: کلاه از سر افتادن کنایه از شدت تحیر.

قلمرو فکری: شجاعت در تاریخ تنها و بی مانند است. تو تنها تر از شجاعت در گوشه ای از وجدان بیدار بشریت برای پاسداری از حق همواره حاضری (هرجا وجدان بیداری هست که از حق پاسداری کند، تو آنجا حضور داری)/ و راستی زیباترین لبخندی است که بر لبان اراده محکم تو می درخشد (تو با اراده ای محکم در راه حقیقت زیبایی آفریدی). / تو آنقدر بلند مرتبه و باشکوه هستی که عقل نوپای بشر نمی تواند مقام تو را درک کند.

بر تالابی از خون خویش/ در گذر گاه تاریخ ایستاده ای/ با جامی از فرهنگ/ و بشریت رهگذار را می آشامانی

- هرکس را که تشنه شهادت است- ...

قلمرو زبانی: تالاب: آبگیر ، برکه

قلمرو ادبی: اغراق: خونس مانند تالابی زیاد بود. / تشبیه: گذرگاه تاریخ / جامی از فرهنگ

قلمرو فکری: تو در طول تاریخ همواره با خون جوشان خود محکم و استوار حضور داشته ای / با فرهنگ عاشورایی خود / به انسانها راه و رسم شهادت را می آموزی.

گوشواره عرش ، مجموعه کامل شعرهای آیینی ، سید علی موسوی گرمارودی

کارگاه متن پژوهی

۱- مترادف و متضاد واژه « رفیع » را از متن درس بیابید.

مترادف: بلند متضاد: حسیض

۲- از متن درس ، برای نمودار زیر ، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.
فکر آن گودال – غبطه بزرگ زندگانی –

گروه اسمی

وابسته
مضاف الیه

وابسته
صفت

هسته
اسم

۳- دو نمونه از کاربرد « تشخیص » در متن درس مشخص کنید.

۴- شعر سپید ، گونه ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه ها در آن مشخص نیست.
شعر « پاسداری از حقیقت » را از این دید بررسی کنید.

۵- به بیت زیر توجه کنید:

« بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی» صائب
در این بیت شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه ها و برگ های درخت بید ، علتی شاعرانه اما غیر واقعی آورده است و آن ، سرافکندگی بید ، به سبب بی ثمر و بی حاصل بودن است .

وقتی شاعر یا نویسنده ، دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند به گونه ای که بتواند خواننده را قانع کند، آرایه « حُسن تعلیل » پدید می آید.

« حسن تعلیل » در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است ؛ اگر چه این دلیل و برهان ، واقعی ، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می یابد.

به نمونه های دیگر توجه کنید:

- چو سرو از راستی بر زد علم را ندید اندر جهان تاراج غم را

- هنگام سپیده دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آیه
در کدام قسمت از متن درس « حسن تعلیل » به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. و عزمت ، ضامن دوام جهان شد
۶- با توجه به متن درس ، شاعر چه نوع مرگی را غبطه بزرگ زندگانی می داند؟ شهادت در راه خدا
۷- هر یک از موارد زیر ، با کدام قسمت از شعر « پاسداری از حقیقت » ارتباط معنایی دارد؟

شَرَفَ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است.)

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم
می توان عزیز بود / از گودال پیرس
وَ بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْغَدَّ عِبَادَكَ مِنْ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.

(او ، حسین (ع) ، خونس را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.)

بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می
آشامانی / هر کس را که تشنه شهادت است

گنج حکمت: حیات بخش دل ها

مثل قرآن ، مثل آب است روان؛ در آب ، حیات تن ها بود و در قرآن حیات دل ها بود. آب را صفت طهارت است؛ چون تن به نجاست بیالاید ، به آب پاک گردد ، و قرآن را صفت ، طهارت است؛ چون تن به گناه و زلت بیالاید ، به قرآن پاک گردد.

قلمرو زبانی: حیات: زندگی (حیات: محوطة خانه) / صفت: ویژگی، خصلت / طهارت: پاکی / زلت: لغزش، لغزیدن، گناه

آب را صفت طهارت است (قرآن را صفت ، طهارت است) « را » ی فک اضافه زیرا بین مضاف و مضاف الیه آمده است. (صفت آب/ صفت قرآن)

قلمرو ادبی: مثل قرآن ، مثل آب است روان: تشبیه / تضاد: نجاست و طهارت

قلمرو فکری: و قرآن مانند آب روان است ؛ آب موجب زندگی جسم هاست و قرآن عامل زندگی دل ها و روان هاست. ویژگی
آب، پاکی آن است. زمانی که جسم به نجاست آلوده شود با آب پاک می شود و ویژگی قرآن نیز پاکی است. زمانی که جسم به گناه و
لغزش آلوده شود ، با قرآن پاک شود.

ای دوست! دنیا رغبت کنی و با خلق در راه طلب او تجارت کنی؟ رو درمان کار خود کن و اگر معاملت می کنی، با حق کن، که تا
خلق سود خود نبیند ، باتو معاملت نکند!

دریادلان صف شکن (عملیات والفجر ۸)

درس نهم

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیه ارون درود
غروب نزدیک می شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین حاشیه ارون رود جاری می گردد و مگر
به راستی جز این است ؟ تاریخ ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان ها به انجام می رسد و
تاریخ فردای کره زمین به وسیله این جوانان تحقق می یابد؛ همین بچه هایی که اکنون در حاشیه
اروند رود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

قلمرو زبانی: تقدیر: قسمت و سرنوشت، قضا و فرمان الهی که خداوند برای بندگان تعیین می کند / مشیت: خواست و اراده خدا /
مگر جز این است؟: استفهام انکاری

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه: تقدیر جاری می گردد (تقدیر مانند سیل جاری گردد)

قلمرو فکری: تاریخ ، مشیت باری تعالی است: تاریخ خواست خداوند است / تا به قلب دشمن بتازند: تا به مرکز فرماندهی
دشمن حمله کنند

بچه ها ، آماده و مسلح ، با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات ، در میان نخلستان های حاشیه
اروند رود ، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند . بعضی ها و ضو می گیرند
و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته اند « زائران کربلا » بر پیشانی می بندند . بعضی دیگر
از بچه ها گوشه خلوتی یافته اند و گذشته خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند و سراپای زندگی
خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند : « حق الله را خدا می بخشد اما وای از حق الناس
... » و تو به ناگاه دلت می لرزد : آیا وصیت نامه ات را تنظیم کرده ای ؟

قلمرو زبانی: زائر: زیارت کننده/ وسواس: تردید و دو دلی/ حق الناس: حق مردم می کاوند: بررسی می کنند / وای: شبه جمله
افسوس و ندامت

قلمرو ادبی: دلت می لرزد: کنایه از «تشویش و اضطراب»
از یک طرف ، بچه های مهندسی ِ جهاد آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سگان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه سازی را بار ِ شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن ، آنها را به آن سوی رودخانه ارون حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل ِ کارت و اینجا و آنجا می بینی... اما در اینجا و در این ساعات ، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند. تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند اما تو تا به حال در نمی یافته ای.

قلمرو زیبایی: راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن / سگان : وسیله هدایت شناورها ها / شکستن خطوط : فرو ریختن خط مقدم ، از بین رفت خط مقدم . / بی تکلف: بی ریا، صمیمی
قلمرو ادبی: تشبیه: اشیا مشبه ، گنجینه ها : مشبه به

در اینجا و در این لحظات ، دل ها آن چنان صفایی می یابند که وصف آن ممکن نیست . آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولی ِ امر . به راستی آیا می خواهی سرباز رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده ، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام ، در یکی از خیابان های دور افتاده مشهد لینیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا ، در این نخلستان ها گرد آورده است؟ تو خود جواب را می دانی : عشق.

اینجا سوله ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات ِ قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند . اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک می ریزند ، دریا دلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند و در برابر قوه الهی ِ آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد. ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و این جا آینه تجلی همه تاریخ است. چه می جویی؟ عشق؟ همین جاست . چه می جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.

قلمرو زیبایی: طلبه : دانشجوی علوم دینی ، روحانی / سوله : ساختمان سقف دار فلزی / دریادل: شجاع و دلآور / رعب: ترس ، دلهره ، هراس / قوه: قدرت، توانایی / تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن / بدر(نخستین جنگ پیامبر) ، حنین : نام یکی از جنگ های صدر اسلام

قلمرو ادبی: کنایه: - دریادل: کنایه از شجاع و دلآور / - دل را می لرزانند: کنایه از ترساندن / تشبیه: « اینجا » مشبه ، « آینه تجلی همه تاریخ » مشبه به

قلمرو فکری: ویژگی های مشترک بدر، حنین، عاشورا و جبهه: نبرد حق علیه باطل ، عشق به فداکاری، آزادی و عدالت است.

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه - کناره ارون

هنوز فضا از نم باران آکنده است اما آفتاب ِ فتح در آسمان ِ سینه ِ مؤمنین درخششی عجیب دارد . دیشب در همان ساعات اولیه عملیات ، خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. پیش از همه غواص ها در سکوت شب ، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا ی مرضیه (س) ، به آب زدند و خط را گشودند و آنگاه خیل قایق ها و شناورها به آن سوی ارون روان شدند. صف طولی رزمندگان تازه نفس ، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است ، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه ، اما با همان تواضع و سادگی ِ همیشگی ، بی غرور ، بعد از شبی پرحادثه باز می گردند، و به راستی چه قدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت ، هرگز دریابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

قلمرو زیبایی: یکسره فرو ریخت: کاملاً از بین رفت / خیل : گروه / سردمدار: رئیس ، سر دسته / نسیان: فراموشی
قلمرو ادبی: اشتقاق: فتح، فتوحات، فاتحانه / تشبیه: آفتاب فتح (اضافه تشبیهی) فتح: مشبه، آفتاب : مشبه به / آسمان سینه مؤمنین (اضافه تشبیهی) سینه مؤمنین: مشبه ، آسمان : مشبه به / خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت « شکست خوردن دشمن »

کنایه/ به آب زدند « وارد آب شدند » / تازه نفس « آماده، بدون خستگی » / تلمیح: «... با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است.» تلمیح به آیه ۲۸ سوره رعد «ألا بذكر الله تطمئن القلوب»

قلمرو فکری: آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد: رزمندگان مؤمن اعتقاد شگرفی به پیروزی دارند. به آب زدند: وارد آب شدند

آنها با اشتیاق از بین ِ گل و لایی که حاصل جزر و مد آب « خور » است ، خود را به قایق ها می رسانند و ساحل را به سوی جبهه های فتح ترک می کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی ، هم چون وجدان جمع ، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می کند و دایم از بچه ها صلوات می گیرد و دشمن در برابر ایمان ِ جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح ، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می آیند، حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا ، آرامشی که حاصل ایمان است ، حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟ کجا از مرگ می هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه

است؟ و این چنین اگر یک دست تونیز هدیه راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه ها می‌شتابی. وقتی «اسوه» تو آن «تمثیل وفا داری» عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشته‌ام وصف حال رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستین خالی، در کنار «خور» ایستاده است. تفنگ دوربین دارش نشان می‌دهد که تک‌تیرانداز است و آن آستین خالی‌اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه مردانگی است و این که او به عهده‌ی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چیست آن عهده؟

«مبادا امام را تنها بگذاری».

قلمرو زبانی: جزر: پایین آمدن / خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا / نفوس: انسان‌ها، جمع نفس / جنود: لشکریان، سپاهیان، مفرد «جند» / معرکه: میدان جنگ / قلوب: جمع قلب / اسوه: الگو / استفهام تأکیدی: چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! حتما می‌هراسد / استفهام انکاری: کجا از مرگ می‌هراسد: هرگز از مرگ نمی‌هراسد.

قلمرو ادبی: تشبیه: معرکه قلوب مجاهدان (اضافه تشبیهی): قلوب مجاهدان: مشبه، معرکه: مشبه به مجاز: ۱. نفوس: مجاز از انسان‌ها ۲. هواپیماهای دشمن: مجاز از خلبانان و سرنشینان هواپیما کنایه: ۱. «آرامش حکومت دارد»: کنایه از «خونسرد بودن و آرامش داشتن» ۲. «یک دست هدیه راه خدا شود»: کنایه از «قطع شدن دست»

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای. در زیر آن آتش شدید، بولدوزرچی جهاد خاک ریز می‌زند. بر کوهی از آتش نشسته است و کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند و معنای خاک ریز هم آنگاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. آنها چه انسی با خاک گرفته‌اند و خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانه پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحول عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد. آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

مرتضی آوینی / به نقل از مجله ادبیات داستانی

قلمرو زبانی: خاکریز: سنگر / غنا: بی‌نیازی / مظهر: محل ظهور، تجلی گاه / قرب: نزدیکی / علم: پرچم / **قلمرو ادبی:** کوهی از آتش: تشبیه و اغراق. آتش: مشبه، کوه: مشبه به / آتش: مجاز از بمب و تیراندازی «گرفتار آتش دشمن بشوی» /

«با خاک انس گرفتن» کنایه از «تواضع و فروتنی»

قلمرو فکری: دشمن برده ماشین است: دشمن به ماشین و ادات جنگی متکی است / بر کوهی از آتش نشسته است: در معرض انواع بمب و ابزار جنگی قرار گرفته است / کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند: مشغول ساختن خاکریز و سنگر است / تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری: تا فروتن و متواضع نباشی، هرگز نمی‌توانی به خدا نزدیک شوی

کارگاه متن پژوهی

۱- به جمله‌های زیر توجه کنید:

(الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت.

(ب) آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

(ج) اینها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزاند.

به جمله «الف» که یک فعل دارد، «ساده» می‌گویند.

و به جمله‌های دوم که بیش از یک فعل دارند، «مرکب» می‌گویند.

در نمونه دوم، دو جمله به کمک حرف پیوند «و» در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ «و» مهم‌ترین و پرکاربردترین پیوند هم پایه ساز در زبان فارسی است؛ بدین معنا که اگر میان دو جمله بیاید، آنها را در یک ویژگی، «هم پایه» می‌سازد؛ مثل کارکرد آن در نمونه «ب»؛ همان طور که می‌بینید «و» دو جمله ساده را به هم پیوند داده و آنها را از نظر مستقل بودن، هم پایه قرار داده است.

پیوندهای هم پایه ساز عبارت‌اند از «و، اما، ولی، یا، ...».

جمله «ج»، شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته‌اند؛ به طوری که یکی از جمله‌ها بدون دیگری، ناقص است؛ به همین دلیل جمله «ج» را جمله «مرکب» می‌نامیم. حرف «که» پیوند وابسته ساز است و جمله دوم را به جمله اول وابسته تبدیل کرده است.

جمله مرکب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته) تشکیل می‌شود؛ بخشی که پیوند وابسته ساز ندارد، «پایه» است.

پیوند های وابسته ساز عبارت‌اند از: «که، تا، چون، اگر، زیرا، برای، اینکه، به طوری که، هنگامی که و ...»

جمله «ج» را از این دید بررسی می‌کنیم:

جمله پایه یا هسته: اینها دریادلان صف شکنی هستند.

جمله پیرو با وابسته: (که «حرف ربط وابسته ساز») دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزاند.

حال از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

۲- در عبارت زیر، کنایه را مشخص کنید و مفهوم آن را بنویسید.
«تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتبِ قرب نداری.» * «با خاک انس گرفتن» کنایه از «تواضع و فروتنی»

۳- نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (سوره رعد آیه ۲۸) بهره گرفته است؟
حال آنکه در معركة قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.

گنج حکمت آنچه گویی هوش دار

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند شرم زده نشوی.
میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
میان دو تن آتش افروختن
نه عقل است و خود در میان سوختن
پیش دیوار آنچه گویی هوش دار
تا نباشد در پس دیوار گوش

شعر خوانی:

دلیران و مردان ایران زمین

- ۱- چو هنگامه آزمون تازه شد / دگر باره ایران، پر آوازه شد
قلمرو زبانی: تازه شدن: رونق گرفتن، پدید آمدن. / پرآوازه شد: مشهور شد
 - ۲- از این خطه نغز پدram پاک / و زین خاک یر جان پرور تابناک
قلمرو زبانی: خطبه: سرزمین / نغز: خوب و مطبوع / پدram: خرم و آراسته. / خاک: مجاز از سرزمین
 - ۳- از این مرز فرخنده مرد خیز / کنام پلنگان دشمن ستیز
قلمرو زبانی: کنام: جایگاه و آشیانه حیوانات. استعاره از وطن
قلمرو ادبی: پلنگان: استعاره از دلاوران
 - ۴- دگر ره، چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره شد دیده روزگار
قلمرو زبانی: خیره شدن: متحیر شدن، کنایه از دقیق شدن و توجه به چیزی.
 - ۵- دلیران و مردان ایران زمین / هژیران جنگ آور روز کین
قلمرو زبانی: هژیر: پسندیده، خوب / جنگ آور: شجاع / روز کین: روز انتقام، هنگام جنگ.
 - ۶- خروشان و جوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران، فوج فوج
قلمرو زبانی: فراز آمدن: جمع شدن / کران: طرف / مصراع اول تشبیه دارد
 - ۷- به مردی به میدان نهادند روی / جهان شد از ایشان پر از گفت و
قلمرو زبانی: روی نهادن: پرداختن / جهان: مجاز از مردم جهان
 - ۸- که اینان ز آب و گل دیگرند / نگهبان دین، حافظ کشورند
قلمرو فکری: اینان سرشتی دیگر دارند
 - ۹- بد اندیش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند
قلمرو زبانی: را: فک اضافه (بدل از کسره: آتش خرمن بداندیش هستند) / خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم که از آن نیزه و تیر و زین اسب درست می کنند / گران: بزرگ، سنگین
 - ۱۰- ز کس جز خداوند شان بیم نیست / به فر هنگشان حرف تسلیم نیست
قلمرو زبانی: شان: جابه جایی ضمیر: «ز کس جز خداوند بیم شان نیست»
قلمرو ادبی: فرهنگ: ایهام (= الف) فرهنگ لغت ب) سنت (به نوعی ایهام تناسب)
 - ۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماسست / ملک، آفرین گوی رزم شماسست
قلمرو ادبی: تشخیص
 - ۱۲- شما را چو باور به یزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود
قلمرو زبانی: را: فک اضافه (باور شما)
- محمود شاهرخی (جذبه)

درک و دریافت

- ۱- کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.
زمینه ملی: خصوصیات و ویژگی های اخلاقی یک ملت را بیان می دارد
- ۲- یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

رستم و اشکبوس

درس یازدهم

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و توراتیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می نهند اما سرانجام رستم، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنز گوئی و چالاکئی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

۱- خروش سواران و اسپان زدشت ز بهرام و کیوان، همی برگزشت

قلمرو زبانی: اسب: اسب / بهرام: سیاره مریخ / کیوان: سیاره زحل / خروش: بانگ و فریاد،

قلمرو ادبی: تناسب (مراعات نظیر): بهرام، کیوان / مجاز: بهرام و کیوان مجاز از «آسمان» / کنایه: «خروش از بهرام و

کیوان گذشتن» کنایه از «فریاد بلند» / اغراق

قلمرو فکری: بانگ و فریاد بلند اسبان در میدان نبرد به اوج آسمان رفت.

۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل خروشان دل ِ خاک، در زیر نعل

قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. / لعل: سنگی گران بها به رنگ سرخ /

قلمرو ادبی: تشبیه: (تیغ و ساعد: مشبه؛ لعل: مشبه به؛ سرخ خونین بودن: وجه شبه / دل خاک: اضافه استعاره / نعل:

مجازاً اسب / جناس: لعل، نعل

قلمرو فکری: شمشیر و ساعد سواران مثل لعل، سرخ و خونین شده بود. خاک در زیر پای سواران به ناله و فریاد در آمده بود.

۳- نماد ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

قلمرو زبانی: ایچ: هیچ /

قلمرو ادبی: کنایه: «با روی خورشید نماد رنگ» کنایه از «ترسیدن، خورشید تاریک شد» / «به جوش آمده خاک» کنایه از «

مضطرب و آشفته، گرد و خاک بلند شده» / اغراق: به جوش آمدن خاک / تشخیص: خورشید روی داشته باشد / جناس: رنگ،

سنگ

قلمرو فکری: گرد و خاک از میان کوه و سنگ بلند شده و جلوی نور خورشید را گرفته و تاریک شده بود.

۴- به لشکر، چنین گفت کاموس ِ گرد که گر آسمان را بپاید سپرد

قلمرو زبانی: کاموس یکی از فرماندهان سپاه افراسیاب / گرد: پهلوان / سپردن: طی کردن / اغراق: آسمان را طی کردن

قلمرو فکری: کاموس دلیر به لشکر چنین گفت که اگر می خواهید آسمان را طی کنید (کار خارق العاده ای بکنید) ...

۵- همه تیغ و گرز و کمند آورد به ایرانیان، تنگ و بند آورد

قلمرو زبانی: گرز: نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت /

کمند: دام و طنابی که در جنگ برگردن دشمن انداخته به جانب خود کشند. / تنگ: رنج و اندوه، ضد فراخ

قلمرو فکری: تیغ و گرز بیاورید و عرصه را به ایرانیان تنگ کنید و با کمند آن ها را به بند بکشید.

۶- دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشد بر سان کوس

قلمرو زبانی: کجا: که (ویژگی سبک قدیم) / همی بر خروشد: بر می خروشد (ماضی استمراری) / کوس: طفل بزرگ،

دُهَل

قلمرو ادبی: تشبیه: اشکبوس همانند طفل جنگی خروشد / تشخیص: طفل بخروشد

قلمرو فکری: پهلوانی که نام او اشکبوس بود همانند طفل جنگی فریاد کشید

۷- بیامد که جوید ز ایران، نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

قلمرو زبانی: هم نبرد: حریف

قلمرو ادبی: ایران: مجاز از سپاه ایران / کنایه: «سر به گرد آوردن» کنایه از «نابودن» / واج آرایی حرف ن ر «

قلمرو فکری: به میدان جنگ آمد تا از ایرانیان مبارز بطلبد و آن مبارز را شکست دهد.

۸- بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

قلمرو زبانی: بشد: رفت / تیز: به سرعت / خود: کلاه جنگی / گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان /

قلمرو ادبی: ابر: مجاز از آسمان / اغراق: گرد و خاک به ابر برسد / جناس: گبر، ابر

قلمرو فکری: رهام به سرعت با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت به گونه ای که گرد و غبارش به آسمان برخاست.

۹- بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

قلمرو زبانی: بر آویخت: جنگید / بوق: شیپور جنگی / کوس: طفل جنگی

قلمرو ادبی: تناسب: بوق، کوس / سپه: مجاز از افراد سپاه بوق / کوس: مجاز از صدای بوق و کوس

قلمرو فکری: رهام با اشکبوس گلاویز شد و از هر دو سپاه صدای بوق و شیپور برخاست.

۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

قلمرو زبانی: گرز: وسیله جنگی / گران: سنگین / آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت و سنگین و گرانبهاست /

قلمرو ادبی: تشبیه: (زمین مانند آهن شد) سپهر آبنوس شد (تشبیه) / اغراق (آسمان تیره و تار شود از گرد و غبار) / مجاز:

زمین و سپهر مجاز از همه جا

قلمرو فکری: وقتی اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت زمین مثل آهن خود را محکم کرد و آسمان تیره و تار شد.

۱۱- بر آویخت رهام، گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

قلمرو زبانی: بر آویخت: بر کشید / گران: سنگین / غمی شد: خسته و ناتوان شد / سران: پهلوانان (رهام و اشکبوس)

قلمرو فکری: رهام گرز سنگینش را بیرون کشید، دست آن ها از نبرد با گرز های سنگین خسته شد.

۱۲- چو رهام گشت از کشانی ستوه بیچید زو روی و شد سوی

کوه

قلمرو زبانی: ستوه : خسته و درمانده / شد : رفت ، فرار کرد

قلمرو ادبی: کنایه : روی پیچیدن: روی برگرداندن، فرار کردن / روی و سوی: جناس ناقص اختلافی

قلمرو فکری: وقتی رهام از جنگ با اشکبوس درمانده شد ، از او روی برگرداند و به سوی کوه فرار کرد.

۱۳- ز قلب سپاه اندر آشفت طوس بزد اسب ، کاید بر اشکبوس

قلمرو زبانی: قلب سپاه : مرکز سپاه / کاید : که بیاید / بزد اسب : اسب را به حرکت درآورد/ بزد اسب : اسب را به حرکت در آورد.

قلمرو فکری: توس فرمانده ی سپاه ناراحت شد ، سوار بر اسب گشت تا برای مبارزه با اشکبوس به میدان جنگ بیاید.

۱۴- تهمن بر آشفت و با طوس گفت که رهام را جام باده است جفت

قلمرو زبانی: تهمن : پهلوان ، لقب رستم / مصراع دوم : رهام جفت جام باده است را : بدل از کسره ، فک اضافه/ باده : شراب/ جفت: همدم ، یار/

قلمرو ادبی: جفت جام باده بودن : کنایه از توانایی جنگ نداشتن. اهل عیش و نوش بودن/ تشخیص: (این که جام باده یار کسی باشد) کنایه : مصراع دوم کنایه از « رهام مرد جنگ نیست » / جناس: گفت و جفت

قلمرو فکری: رستم خشمگین شد و به توس گفت ، که رهام مرد جنگ و مبارزه نیست او مرد عیش و نوش است...

۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون ، پیاده ، کنم کارزار

قلمرو زبانی: قلب سپه : مرکز سپاه / به آیین : با نظم / کارزار : جنگ

قلمرو فکری: تو از مرکز سپاه خوب محافظت کن من اکنون پیاده با او می جنگم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فگند به بند کمر بر ، بزد تیر چند

قلمرو زبانی: کمان به زه : کمان آماده / به بند کمر بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (نشانه سبک قدیم)

قلمرو ادبی: کمان به زه: کنایه از « کمان آماده برای تیراندازی » / مراعات نظیر : کمان، زه ، تیر

قلمرو فکری: رستم کمان آماده را به بازوی خود افکند و چند تیر به بند کمر خود زد(قرار داد)

۱۷- خروشید: کای مرد رزم آزمای هماوردت آمد، مشو باز جای

قلمرو زبانی: خروشید : فریاد زد/ مرد رزم آزمای: مرد جنگجو (صفت فاعلی مرکب مرخم) / هماورد: حریف / مشو باز جای: فرار نکن، بایست

قلمرو ادبی: مشو باز جای: کنایه از « فرار نکن»

قلمرو فکری: رستم فریاد زد که ای مرد جنگ طلب ، حریف تو آمد فرار نکن .

۱۸- کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

قلمرو زبانی: خیره بماند : تعجب کرد / عنان : دهنه ، افسار

قلمرو ادبی: عنان گران کردن: کنایه از « ایستادن »

قلمرو فکری: اشکبوس خندید و تعجب کرد، افسار اسب را کشید و ایستاد و رستم را صدا زد.

۱۹- بدو گفت خندان : که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

قلمرو ادبی: مصراع دوم: کنایه از « کشته شدن رستم» / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری: اشکبوس با خنده گفت نام تو چیست؟ چه کسی بر تن بی سر تو گریه خواهد کرد؟(حتماً تو را خواهم کشت)

۲۰- تهمن چنین داد پاسخ که نام چه پرسی کزین پس نبینی تو کام

قلمرو زبانی: کام: مجازاً به معنی « مراد ، آرزو » است.

قلمرو ادبی: جناس: نام ، کام

قلمرو فکری: رستم چنین جواب داد که چرا نام مرا می پرسی؟ بدون شک بعد از این زنده نخواهی ماند تا به آرزویت پرسی.

۲۱- مرا مادرم نام ، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

قلمرو زبانی: را : در مصراع اول ، بدل از کسره است(فک اضافه) (مادرم نام من ...)/ پتک : ابزاری مانند چکش بزرگ فولادین / ترگ : کلاه خود /

قلمرو ادبی: واج آرایی صامت های (م.ر.گ) / تشخیص: (زمانه مانند انسانی است که با پتک مرا بر سرت خواهد کوبید) /

ترگ: مجاز از سر / تشبیه: من مانند پتکی هستم / جناس: مرگ ، ترگ / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری:

مادرم نام مرا « مرگ تو » گذاشت و روزگار مرا وسیله ای برای مرگ تو قرار داد (در هر صورت من باعث مرگ تو هستم)

۲۲- کشانی بدو گفت : بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی

قلمرو زبانی: باره : اسب / بی بارگی : بدون اسب /

قلمرو ادبی: سر: مجاز از «وجود رستم»

قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت بدون اسب خودت را به کشتن خواهی داد.

۲۳- تهمن چنین داد پاسخ بدوی : که ای بیهده مرد پرخاش جوی

قلمرو زبانی: تهمن : لقب رستم / پرخاش جو: جنگجو

قلمرو فکری: رستم به اشکبوس گفت : ای مرد جنگ طلب بیهوده ... (این بیت با بیت بعد موقوف المعانی)

۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد سر سرکشان زیر سنگ آورد؟

قلمرو زبانی: استفهام انکاری: سؤالی که نیاز به پاسخ ندارد و برای تأکید می آید.

قلمرو ادبی: کنایه : « سر زیر سنگ آوردن» کنایه از « نابود کردن» / جناس : جنگ ، سنگ

قلمرو فکری: آیا تاکنون ندیدی که جنگجویان واقعی پیاده به جنگ می روند و جنگ طلبان را نابود می کنند .

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کارزار

قلمرو زبانی: نبرده: کارآزموده، ماهر / ت: متمم (به تو) / کارزار: جنگ

قلمرو ادبی: تضاد: سوار، پیاده (در بیت طنز وجود دارد. شاید امروزه معادل «نبرده سوار» بشود گفت «پهلوان پنبه»)

قلمرو فکری: ای جنگ جوی سواره اکنون پیاده جنگ کردن را به تو یاد می‌دهم.

۲۶- پیاده مرا زان فرستاد توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

قلمرو زبانی: زان: به آن دلیل / بستانم: بگیرم

قلمرو فکری: به این دلیل توس مرا پیاده فرستاد تا اسب را از تو بگیرم و سوار آن شوم... مفهوم: تحقیر اشکبوس

۲۷- کشانی بدو گفت: «با تو سلیح»

قلمرو زبانی: کشانی: اشکبوس کوشانی / سلیح: سلاح (سلیح ممال سلاح) / فسوس: مسخره کردن، ریشخند / مزیح: مزاح

قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت: «تو سلاحی جز مسخره کردن و شوخی کردن نداری.» (اهل جنگ نیستی)

۲۸- بدو گفت رستم: که تیر و کمان

قلمرو ادبی: کنایه: «سراری زمان» کنایه از «مرگت فرا رسیده است» / جناس: کمان، زمان / مراعات نظیر: تیر، کمان

قلمرو فکری: رستم گفت: این تیر و کمان را ببین که همین الان مرگت فرا می‌رسد.

۲۹- چو نازش به اسب گرانمایه دید

قلمرو زبانی: نازش: نازیدن او / گرانمایه: قیمتی، ارزشمند

قلمرو فکری: وقتی رستم نازیدن او را به اسب خود دید کمان آماده خود را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر بر اسب اوی

قلمرو زبانی: بر اول: حرف اضافه بر دوم: سینه/ جناس: بر، بر

قلمرو فکری: آن چنان تیری بر سینه ی اسب او زد که اسب از بالا بر زمین افتاد.

۳۱- بخندید رستم، به آواز گفت:

قلمرو زبانی: جفت: همدم / گرانمایه جفت: اسب عزیز / جناس: جفت، جفت / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری: رستم خندید و با صدای بلند گفت اکنون پیش اسب عزیزت بنشین.

۳۲- سزد گر بداری، سرش در کنار

قلمرو زبانی: سزد: شایسته است / ش: مضاف الیه (سر او) / کنارک آغوش / برآسای: استراحت بکنی، آرام بگیری / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری: شایسته است اکنون سر اسب عزیزت را در آغوش بگیری و لحظه ای از جنگ کردن دست بکشی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکبوس

قلمرو زبانی: سندروس: نوعی صمغ درختی زرد رنگ (در اینجا زرد بودن رنگ مورد نظر است) /

قلمرو ادبی: تشبیه: رخ سندروس (چهره اش مانند سندروس زرد شد) / کنایه: «رخ سندروس شدن» کنایه از «ترسیدن» /

قلمرو فکری: کمان به زه: کنایه از کمان آماده تیراندازی / تن لرزان: کنایه از «ترس و وحشت» / واج آرایی: «ز، ر»

۳۴- به رستم بر آنگه ببارید تیر

قلمرو زبانی: خیره خیر: بیهوده / به رستم بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی)

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه: ببارید تیر (تیر مانند باران بارید) / اغراق: باریدن تیر

قلمرو فکری: اشکبوس به سوی رستم تیرهای زیادی را پرتاب کرد. رستم به او گفت بیهوده...

۳۵- همی رنجه داری تن خویش را

قلمرو فکری: بدن و بازوی خود را به رنج می‌اندازی و روح پلید خود را دچار عذاب می‌کنی.

۳۶- تهمتین به بند کمر، برد چنگ

قلمرو زبانی: گزین کرد: انتخاب کرد / خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می‌سازند / چوبه: واحد شمارش «تیر»

قلمرو فکری: رستم دست برد به بند کمرش و یک تیر از چوب خدنگ را انتخاب کرد.

۳۷- یکی تیر الماس پیکان، چو آب

قلمرو زبانی: الماس پیکان: دارنده پیکان پولادین، پیکان تیز

قلمرو ادبی: تشبیه: نوک تیر مانند آب تیز (درخشان) بود

قلمرو فکری: تیری برنده چون الماس که نوک آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند (را انتخاب کرد)

۳۸- کمان را بمالید رستم به چنگ

قلمرو زبانی: شست: انگشتی مانند از جنس استخوان بود که در انگشت شست می‌کردند و در وقت کمان داری، زه کمان را با آن می‌گرفتند

قلمرو ادبی: مجاز: «چنگ» مجاز از «دست»

قلمرو فکری: رستم کمان را در چنگ گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده ی پرتاب کرد.

۳۹- بزد بر بر و، سینه اشکبوس

قلمرو ادبی: تشخیص: آسمان مانند کسی است دست را می‌بوسد / اغراق: آسمان بیاید دست کسی را ببوسد / دست بوسیدن: کنایه از تشکر کردن / جناس: بر، بر / واج آرایی: «ب، س»

قلمرو فکری: رستم آنچنان تیر را بر سینه ی اشکبوس زد که آسمان از او تشکر کرد.

۴۰- کشانی هم اندر زمان، جان بداد

قلمرو زبانی: چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

قلمرو ادبی: کنایه: « جان دادن » کنایه از « مردن » / اغراق: در جان دادن اشکیوس به طوری که هرگز زاده نشد/

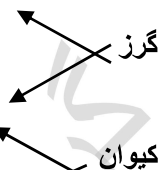
واج آرایی: صامت « ن »

قلمرو فکری: اشکیوس آن چنان به سرعت مُرد که انگار اصلاً از مادر زاده نشده است. **فردوسی**

کارگاه متن پژوهی

- ۱- معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.
معنا: نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته‌ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت

شبکه معنایی: تیغ، گرز، کمند
معنا: سیاره زحل



شبکه معنایی: کیوان، بهرام

- ۲- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متمم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:
به جمشید بر، تیره گون گشت روز، همی کاست زو، فرّ گیتی فروز **فردوسی**
در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید. به بند کمر بر - به رستم بر
۳- گاهی در برخی واژگان مصوّت « ا » به مصوّت « ی » تبدیل می شود؛ مانند:

- رکاب رکیب
- حجاب حجیب

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات « مُمال » گفته می‌شود؛

چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید. سلاح (سلیح) مزاح (مزیح)

۴- از متن درس، دو نمونه از کاربرد « اغراق » را بیابید و دلیل خود را بنویسید.

بیت ۱: خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان، همی بر گذشت / بیت ۷: بشد تیز رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر /

بیت ۱۰: به گرز گران دست برد اشکیوس / زمین آهین شد سپهر آبنوس

۵- برای کاربرد ویژگی‌های حماسه، نمونه ابیاتی در این درس پیدا کنید.

۶- مفهوم هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

- عنان گران کردن: ایستادن

- سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن

۷- چرا رستم از رهام بر آشت؟ چون از میدان جنگ فرار کرده بود

گنج حکمت

عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: « شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت دراز دستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد. » گفت: « روزی سزای او بدهم. » گفت: « بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟ » پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.
قلمرو زبانی: پادشاهی را (به پادشاهی) را حرف اضافه / سنده باشد: گرفته باشد / مصادره: جریمه کردن / خزینه: ممال خزانه / مضرت: زیان

قلمرو ادبی: درازدستی کردن: کنایه از « تجاوز و ستم »

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

قلمرو ادبی: سر: مجاز از «گردن» سر بریدن: کنایه از «کشتن» بیت دارای مثل است

قلمرو فکری: ارتباط معنایی دارد با:

بند باید کرد سیلی را ز سر (یعنی جلوی سیل را باید از سرچشمه گرفت) / ای سلیم آب ز سرچشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی.
گلستان، سعدی

درس شانزدهم

خسرو

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، بر می‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجلاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها « اجرا می‌کرد » و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

قلمرو زبانی: ارتجالاً: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بی‌درنگ
قلمرو ادبی: کنایه: «مثل شاخ شمشاد» کنایه از «شاد و خوشحال». / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حسن‌آمیزی

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و «نصاب‌الصّبیان» را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سرکلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی: تقریر: بیان کردن، بیان از بر کردن: حفظ کردن
یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفترانشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

قلمرو زبانی: دسته مفتولی: دسته سیمی. / زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ / ملتفت: متوجه
باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:
«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»
قلمرو زبانی: دی: دیروز / سرا: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / برزن: محله / بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد

قلمرو ادبی: کنایه: «برانگیخته‌اند» کنایه از «جنگ و دعوا می‌کردند»
در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روز مره خود نیز آنها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.
قلمرو زبانی: محاوره: گفت و گو / متداول: رایج

قلمرو ادبی: کنایه: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون.
حسن‌آمیزی: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون. حسن‌آمیزی (خوشمزگی: چشیدنی، رنگارنگ: دیدنی)
انشای ارتجالی: خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود:

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیلورد و آن چنان او را کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی: لاجرم: ناگزیر / مخدول: خوار شده / غالب: چیره / استرحام: طلب رحم
قلمرو ادبی: سپر بینداخت: کنایه از «تسلیم شد» / «جهان تیره شد پیش آن نامدار» و «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین شعر فردوسی

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: جستم: پریدم / دشنه: خنجر / بسمل کردم: سرش را از تن جدا کردم / هلیم: نوعی غذا، مُمال هلام.
قلمرو ادبی: چون برق: تشبیه و کنایه از «سریع» / تشخیص: خروس سنگدل / سنگدل: کنایه از «بی رحم» حلالش کردم: کنایه از «سر بریدن»

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»
قلمرو ادبی: کنایه: «به دل راحت نشستم» کنایه از «با آسودگی»
قلمرو فکری: فقط غذایی شاهانه بخور تا جانت از آن غذا پرورده شود.

به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم:
«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش
قلمرو ادبی: کنایه: «دمی آب خوردن» کنایه از «لحظه‌ای راحت بودن» / مصراع دوم: کنایه از «عمر طولانی»
قلمرو فکری: لحظه‌ای با آرامش زندگی کردن بعد از دشمن بد اندیش بهتر است از عمری طولانی همراه با نگرانی.

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرب گرفته شیشه‌ای، فرو برد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورانداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود کُرک و پشم سر قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد. و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابدأ هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر این که، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه این‌ها گذشته اصلاً به چه حق خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی: دوات: مرگب / گُرک : پشم. / وقار: سنگینی / طمانینه: آرامش
عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس های حفظی بیست می گرفت. مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود ...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی: تصدیق نامه: گواهی نامه / کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه
قلمرو ادبی: کنایه: «کمیتش لنگ بود» کنایه از «مشکل داشت».

من خانواده خسرو را می شناختم. آن ها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضا خان توجهی به تربیت او نداشت. فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسرش را از جان و دل دوست می داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نماز خوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشاند و وادار می کرد قرآن برایش بخواند.

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود. معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می گفت؛ زیاد هم می گفت اما به قول نظامی «خشت می زد». زنگ قرآن که می شد، تا پایش به کلاس می رسید، به خسرو می گفت: «بچه! بخوان». خسرو هم می خواند.

قلمرو ادبی: جان و دل: مجاز از «کل وجود» / دل خوشی و دل گرمی: کنایه از «امیدواری و خشنودی» / «خشت زدن» کنایه از «پرحرف بودن».

خسرو موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از پر کلاس ها رد می شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی: شهناز: یکی از آهنگ های موسیقی، گوشه ای از دستگاه شور. / عتاب: سرزنش کردن/ دانگ: بخش، یک ششم چیزی. شش دانگ: تمام و کمال

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
گر ذوق نیست تو را، کز طبع
جانوری»

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / طرب: شادمانی، خوشدلی
قلمرو فکری: شتر با شعر خوانی عرب، به وجد و شور می آید (شاداب می شود). اگر تو (با شنیدن این شعرها) نشاط و شادابی نداشته باشی جانور بی ذوقی هستی.

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو هم چنان می خواند و مدیر از پشت در گوش می برد که خود مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی: ادیب: ادب دان / صاحب دل: عارف، آگاه

قلمرو ادبی: دم برنیاورد: کنایه از حرف نزد

یک روز خسرو بر خلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

قلمرو زبانی: مألوف: آشنا، مأنوس

قلمرو ادبی: کنایه: «آفتاب از کدام سمت برآمده» کنایه از «چه اتفاقی افتاده»

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می گفتیم. خسرو با آن که کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی، دستت خیلی قوت داره!»

قلمرو زبانی: ضمایم و تعلیقات (ضمایم: ج ضمیمه / تعلیقات: ج تعلیقه): وابسته ها و پیوسته ها و در این متن مقصود نشان های ارتشی است.

/ از روی طبیعت کشیده ام: از روی ذوق و استعداد طبیعی کشیده ام. / دستت خیلی قوت داره: مهارت داری.

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم دیدم محتوای آن کوزه های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرباجات». معلوم شد مادر بزرگش مربا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه ها را آورده بود. خسرو بزرگترین کوزه را که مربای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربا از کوزه بیرون نمی آمد، با سرانگشت تدبیر آن را خارج می کرد و با لذت تمام فرو می داد و به صدای بلند می گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر» که شکر نعمت نعمت افزون کند.

قلمرو زبانی: رهاورد: هدیه / باب دندان: مطابق میل / بالا کشید: خورد

گفتم خسرو آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فرا گرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود ... خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حاللت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آن که خودرو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

قلمرو زبانی: فیاض: بخشنده، فیض دهنده / اوان: وقت، هنگام، دوران / مطربی: نوازندگی و خوانندگی / خودرو: خود رأی، خود سر

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آن که نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد. پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را ندیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهُو و لعب کشیدند (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی منگری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

قلمرو زبانی: فرو کوفت: شکست داد. / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / مرد میدان نبود: ناتوان بود / منجلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بد بو / معاصی: جِ معصیت / منگر: زشت، ناپسند / مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد مثل شراب.

قلمرو ادبی: تشبیه: منجلاب فساد (فساد مانند منجلابی است)

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سوبیش دویدم. آن خسرو مهربان و خون‌گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهره تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پُر فروغش چون چشمه‌های خشک‌شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتي وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! **قلمرو زبانی:** تکیده: لاغر و باریک اندام.

قلمرو ادبی: سیه‌روزی: تناقض (پارادوکس) / شیر، شیر: جناس

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می‌آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده‌است. با آن که همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده‌است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست». گفتم: «خانه‌ات کجاست؟»

قلمرو زبانی: گویی از ته چاه در می‌آمد: به سختی شنیده می‌شد. / - من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول: من گوش شنوا ندارم به چه کسی می‌گویی. / - می‌تراوید: می‌چکید (مثل چکیدن آب)

قلمرو ادبی: زهر خند: حسن آمیزی

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کیوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی‌بردش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خداحافظی، راه خود را گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مندرس، بی‌سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

قلمرو زبانی: پلاس: جامه ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت.

عبدالحسین وجدانی

کارگاه متن پژوهی

۱- برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم‌آوا» بنویسید:

قضا: معادل معنایی: تقدیر هم‌آوا: غزا (جنگ)، غذا

مغلوب: معادل معنایی: تسلیم هم‌آوا: مغلوب

۲- از متن درس، هفت واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.

مخدول، استرحام، بدسگال، وقار، طمأنینه، الزام، غالب

۳- نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند. مضاف الیه (دیگر طاقت دیدن من نماند).

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش مضاف الیه (که جان تو از آن خورش پرورش یابد)

۴- مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید:

الف) باب دندان بودن: مطابق میل بودن

ب) مرد میدان بودن: توانایی کاری داشتن

ج) لنگ بودن کمیت: ناتوان بودن

۵- آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می‌گویند. نمونه‌ای از آرایه تضمین را در متن درس بیابید.

زینهار از قرین بد، زنه‌ار وَ قِنَا رَبِّنا عَذَابِ النَّارِ سعدی

همان‌طور که می‌بینید سعدی در سروده خود، آیه‌ای از قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۲۰۱) را عیناً آورده است.

۶- در باره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید:

با بدان کم‌نشین که صحبت بد گر چه پاکی تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را لگه‌ای ابر ناپدید کند

هم نشینی با انسان‌های بد، آدمی را به انحراف می‌کشاند و باعث سقوط و نابودی او می‌شود.

۲- بیت‌های زیر سروده سعدی است؛ هر یک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست
 کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
 به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
 قضا همی بزدش تا به سوی دانه و دام
 چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او
 سخن ز عشق گویند و در او اثر نباشد
 از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتنی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: «داد نزن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده است

گنج حکمت

ای رفیق

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت. ابلهی با وی دچار شد و
 قلمرو زبانی:

بر سبیل تطف: با نرمی و مهربانی/ دچار شد: روبه رو شد / سفاهت: بی خردی
 زبون: خوار، ناتوان / قهر: خشم / جور و جفا: ستم (ترادف)/
 کُلّ اَناءٍ یترشح بما فیه : از هر ظرفی، آنچه که در درون اوست، ترشح می کند
 قلمرو فکری:

آن شخص مسلم نداشت: آن شخص باور نکرد
 آغاز عریده و سفاهت نهاد: بانگ و فریاد و بی خردی آغاز کرد
 چرا زبون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی: چرا در برابر این مرد نالایق و پست که درشتی و ستم می کند، ناتوان گشته ای و ملایمت نشان می دهی ؟
 از کوزه همان برون تراود که در اوست:

و آن کس که نکو گفت مرا خود نیکوست
 از کوزه همان برون تراود که در اوست
 آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست
 حال متکلم از کلامش پیداست

شیخ بهایی

درس یانزده : نشانی از خدا

ناتانائیل، آرزو مکن که خدا را در جایی جز همه جا بیابی. هر مخلوقی، نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی سازد. همان دم که مخلوقی نظر ما را به خویشتن منحصر کند، ما را از خدا برمی گرداند. ما همگی اعتقاد داریم که باید خدا را کشف کرد. دریغا که نمی دانیم همچنان که در انتظار او به سر می بریم، به کدام درگاه نیاز آوریم. سرانجام این طور نیز می گوئیم که او در همه جا هست؛ هر جا و نیافتنی است.

قلمرو زبانی: ناتانائیل: منادا / هویدا: آشکار، ظاهر، نمایان / دم: لحظه

خدا در همه جا هست و جایی نمی توان یافت که خدا در آن حضور نداشته باشد / دل بستگی باعث دوری از خدا می شود.

به هر کجا بروی جز خدا چیزی را دیدار نمی توانی کرد. خدا همان است که پیش روی ماست.
 ناتانائیل، ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می نگری.

قلمرو فکری: عظمت در نوع دیدگاه

ناتانائیل، من شوق را به تو خواهم آموخت؛ اعمال ما به ما وابسته است، همچنان که درخشندگی به فسفر. درست است که اعمال ما، ما را می سوزانند ولی تابندگی ما از همین است و اگر روح ما ارزش چیزی را داشته، نشان آن است که سخت تر از دیگران سوخته است.

برای من، «خواندن» اینکه شن ساحل ها نرم است، کافی نیست؛ می خواهم پای برهنه ام این نرمی را حس کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد، برای من بیهوده است. هرگز در این جهان چیزی ندیده ام که حتی اندکی زیبا باشد؛ مگر آنکه فوراً آرزو کرده ام تا همه مهر من آن را در برگیرد.

قلمرو زبانی: فسفر: عنصر شیمیایی به رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می شود.

قلمرو فکری: دعوت به عشق / اعمال انسان به خودش بازمی گردد.

کارگاه درس پژوهی:

- 1- پنج واژه مهم املائی از متن درس بیابید و بنویسید.
 هویدا / منحصر / انتظار / تابندگی / عظمت /

۲- در زبان فارسی، چهار نشانه داریم که با آن ها کسی یا چیزی را صدا می زنیم: «آی، ای، یا، ا»؛ به این کلمه ها «نشانه ندا» می گوئیم و اسمی که همراه آن ها می آید، «منادا» است؛ مانند: «یا امام هشتم». گاهی منادا بدون نشانه به کار می رود؛ در این گونه موارد، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم؛ نمونه: «ناتانائیل، هر آفریده ای نشانه خداوند است.»

گاه نیز نشانه ندا می آید اما منادا محذوف است؛ نمونه:

ای عقل مرا کفایت از تو جستن زمن و هدایت از تو نظامی

* یک بند کوتاه بنویسید و در آن نشانه های ندا را به کار ببرید.

۳- با کلمه «مسافر» یک تشبیه بسازید؛ به طوری که چهار رکن تشبیه را دارا باشد.

«مسافران همچون سیل خروشان به طرف حرم سرازیر شدند.»

۴- درک و استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

«اعمال ما، ما را می سوزانند ولی تابندگی ما از همین است.»

اعمال ما باعث از بین رفتن ما می شوند ولی باعث تعالی روح ما می شوند.

۵- هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از «متن درس» تناسب معنایی دارد؟

* الهی به بهشت و حور چه نازم؟ مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم. خواجه عبدالله انصاری
ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می نگری.

* به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست حافظ

هرگز در این جهان چیزی ندیده ام که حتی اندکی زیبا باشد؛ مگر آنکه فوراً آرزو کرده ام تا همه مهر من آن را در بگیرد.

* بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی
اعمال ما به ما وابسته است، همچنان که درخشندگی به فسفر. درست است که اعمال ما، ما را می سوزانند ولی تابندگی ما از همین است و اگر روح ما ارزش چیزی را داشته، نشان آن است که سخت تر از دیگران سوخته است.

۶- کدام عبارت درس، به مفهوم آیه سریفه «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» (سوره انعام، آیه ۱۰۳) اشاره دارد؟

هر مخلوقی، نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی سازد. همان دم که مخلوقی نظر ما را به خویشتن منحصر کند، ما را از خدا برمی گرداند

۷- جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

«چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

گنج حکمت درشتی و نرمی

خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت ببرد؛ نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است

درشتی نگیرد خردمند پیش نه سستی که ناقص کند قدر خویش

شبانای با پدر گفت ای خردمند مرا تعلیم ده پیرانه یک پند.

بگفتا: نیک مردی کن نه چندان که گردد خیره گرگ تیز دندان

قلمرو زبانی: هیبت: شکوه، عظمت / سیر: بیزار / فاصد: رگ زن، حجامت کننده / مرهم: هر دارویی که بر روی زخم بگذارند.

قلمرو ادبی: تضاد (درشتی - نرمی) / خیره گشتن: کنایه از گستاخی

نیایش الهی

الهی، به خُرمت آن نام که تو خوانی و به خُرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.

الهی، عاجزم و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.

الهی ، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ، ما را دست گیر و به کرم ، پای دار.

الهی ، حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

خواجه عبدالله انصاری

